

انعکاس یک انگیزه یا احساس ناخود آگاهانه در صفحه مینیاتور

فریدون تیمائی

می‌شود، تمام مظاهرش آشکارانه شکل می‌گیرد این درون‌کاویها و تلاش، هنرمند را بامثابه مشعلی فروزنده جلوه‌گر می‌سازد که دائم شعله‌ور باشد در این برخوردها و استکاکات درونی که به نوعی از جدال ذهنی هنرمند اطلاق می‌گردد حقیقتی نهفته است که هنرمند را در متجلی ساختن هر

نقش نقاش در بوم تابلو حاکی از ترجمان روح و انعکاسات درونی است، جنبش و تلاشهایی است برای خلق پدیده‌هایی که بازندگی روزمره هنرمند پیوند ناگسستنی دارد و او را برای احراز به زیبایی، به سوی کمال رهبری می‌کند. در صفحه مینیاتور، درون‌کاویها بر ملاء

شرح تصویر صفحه مقابل ← :

این اثر بنام (حضرت موسی و شبان) کار استاد علی کریمی از هنرمندان معاصر است. شکل مورد بحث بصورت نیمرخ سربک انسان در کوه تجسم یافته که با علامت (ضربدر) نمایانده شده است.

دیده سوی یک شبانی را بر او کوی گفت ای خدا ای اله
تو کی فی عالم کن جا کرت جادوت دوزم کم نشانه سرست



کتابخانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
راهنمای جامع علوم انسانی



این خط سپرده میگفت این شبانی گفت بری اگر هستی ای جان
گفت تا آنکس که ما را آفرید این زمین پر از آدم چه

دستگت دم عالم پاکت وقت خواب آیم بزم جاگیت
ای فدای تو همه بزایان ای بیادت نهی تو سهری امن

پدیده‌ای قادر می‌سازد، پدیده‌هایی که از انگیزه‌ها و هیجانات درونی و هستی وجودش مایه گرفته و آبدیده شده‌است، انگیزه‌هایی است که هنرمند فقط در هوای آزاد استنشاق می‌کند و بروزمی‌دهد صحنه‌های شکار یا نقش کوهها و درخت‌ها علی‌الخصوص در اکثر صحنه‌هایی که مظاهر طبیعت شکوفان است، این آزادی قلم آنچنان به میل و خواهش هنرمند در گردش میشود که اگر او در آن لحظه دردی ورنجی احساس کند نوک قلم را شفا بخش تمام آلام ورنجهای داند و بوم تا بلو صحنه حوادث و الهاماتش قرار می‌گیرد برای تجسم همین انعکاسات روانی، او ناخودآگاهانه قادر خواهد بود به نقش قلوه سنگی در لبه رودخانه یا تخته سنگی در رگه‌های کوه فرم به بخشد و شکل بدهد برایش تفاوت نمی‌کند که آن اشکال سرگوسفند یا چهارپای دیگری باشد یا سر یک انسان. در حقیقت نقاش از گردش خطوط در صفحه مینیاتور بطور ناخودآگاه به اشکالی دست می‌یابد که شاید خودش نیز در ابتدا از شکل پذیری آن بی‌خبر بوده است، هنرمند قبل از اینکه به بقیه حوادث به پردازد و یا سایر مخلوقاتش را تکمیل کند با قراردادن یک چشم‌یاد و گوش به فرمی که ناخودآگاه به آن دست یافته شکل می‌دهد و جان می‌بخشد اکثر این اشکال، مبهم و کم‌رنگ و تا حدی ناپیدا طرح ریزی شده است و هنرمند دلیلی نمی‌بیند که آنرا چون سایر اشکال گویا و پررنگ جلوه دهد، چون او آنرا به میل خود و برای خود کشیده و می‌خواهد آنرا فقط برای احساس خودش حفظ کند، اگر بگوئیم که او آنرا کشف نموده است اصل کلی کلام بهتر اداشده است، آن شکل یا اشکال سرگردان در گوشه و کنار فضای مینیاتور گاهی اینقدر ظریف و جاندار نقش شده که جادار دمورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد. در مناظر شکار چون نقاش خودش را مغروق در طبیعت و آزادی احساس می‌کند این انگیزه‌ها بیشتر جالب توجه اوست، آن حیوانی که در کمر کش کوه بر اثر جهش یک تیر انداز اسب سوار از پای در می‌افتد، حماسه‌ای است غم‌افزا و ابدی که گوئی این واقعه پیش از آنهم ده‌ها بلکه صدها بار در همان مکان روی داده و تکرار شده است و نقاش وجود آنرا در صفحات

سنگ و در خلال رگه‌های کوه می‌بیند و تجسم می‌دهد، او این حماسه را با احساس خود می‌نگرد و با تجسم آن، زشتیها را می‌زداید و تاریکیها را می‌درد و روشنائیها را شکوه می‌بخشد، بیراهه نرفته‌ایم اگر بخواهیم تجسم آن انگیزه را که در نقش آفرین است با حالات و احساسی نظیر آن، در موسیقی جستجو و مقایسه کنیم:

آهنگساز با تجسم صحنه‌ای از زندگی خود یا مطالعه واقعه‌ای که تمام وجودش تحت تأثیر آن قرار گرفته باشد آن احساس را با نوای ارکستر گویا می‌کند. بطور مثال، شکوه زندگی و عظمت طبیعت به زیباترین و والاترین پدیده‌ای در سنفنی پاستورال اثر فنا ناپذیر (بتهوون) تجسم یافته است، آن ضرب‌های تیمپانی^۱ که برای تجسم رعد و برق در ارکستر مورد استفاده قرار گرفته و با ملودی‌های دل‌انگیز و روح پرور باهم تلفیق یافته‌اند درست بحاشیه تذهیبی همانند است که مکمل یک مینیاتور محسوب می‌شود، نوای ارکستر از واقعه‌ای پیش بینی می‌کند و شنونده را مهیا می‌سازد که طوفانی سهمگین و مدهش در شرف تکوین است، ولی با آغاز آن، قبل از اینکه دهشت و اضطراب را در دل شنونده رسوخ دهد، زیبایی و عظمت و شکوه طبیعت را در دل می‌نشانند. همه چیز دل‌انگیز است حتی طنین آن طوفان، و سرانجام زیبایی به چنان شکوهی می‌رسد که از نوای تسلی بخش ارکستر میتوان پایان دلهره‌ها و آشفتگیها را اعلام نمود و شکوه نیم‌دایره قوس قزح را در افق دور دست با گوش بصیرت تشخیص داد. همه چیز بحال اول بر گشته است، بار دیگر رقص و پایکوبی چوپانها بگوش می‌رسد، الحان پرندگان چون مرغ کوکو و نظایر آن با کمال وضوح به شنونده منتقل می‌شود گوئی نباتات نیز در حال رقصند. این انگیزه یک آهنگساز است که وجه تشابه آنرا با یک مینیاتوریست میتوان هم آهنگ کرد و در یک جمله پایان بخشید:

« تنوع سازها و نواها در یک سنفونی و

۱ - تیمپانی طبل مخصوصی است که در ارکستر سنفونی مورد استفاده قرار می‌گیرد.



آن اشکال مورد بحث که در متن مقاله شرح داده شد منحصر به کار هنرمندان معاصر نیست ، بلکه در آثار دوره صفویه در قرن (۱۰ یا ۱۱) هجری هم بچشم میخورد ، اثر بالا قسمتی از مینیاتور کار آقا رضا مربوط به دوره صفویه ، سال ۱۰۳۰ هجری می باشد که هنرمند قطعه سنگ لپه رودخانه را سرچهار پا مجسم نموده که با علامت (ضربدر) مشخص شده است.



تصویر شماره ۲۰

این اثر بنام « رستم و بیزن » کار هنرمند فقید ابوطالب مقیمی است . همانطور که از آسمان تیرۀ پرستاره پیداست ، حوادث داستان شب هنگام پدید آمده در حالیکه کوه ودشت چون روز ، روشن مجسم شده است .

گوناگونی رنگهای مورد نظر در يك مینیاتور. «
 در صفحه مینیاتور، زشتیها بکلی بدور
 ریخته شده اند، همه چیز شکوفان است گوئی زمان
 همیشه روشن و مصفاست، حتی آسمان آبی رنگ با
 دید هنرمند رنگ طلا گرفته است پرتو نیر و بخش
 خورشید در تمام ایام روشنی بخش جسم و جان
 مخلوقات آن صحنه است، درختها همیشه پر
 شکوفه اند و زیباترین پرندگان در شاخه های
 پر گل آن نشسته اند، صریح تر بگوئیم يك بهار
 ازلی و ابدی تجسم یافته است و هنرمند با حوصله
 و شکیبائی خاص خود گوئی از حیطه زمان و مکان
 پای فراتر نهاده است. بررسی و مطالعه در چند
 تابلوی مورد نظر بحث بالا را تکمیل می کند.
 در تابلوی رستم و بیژن (تصویر شماره ۲) کار
 ابوطالب مقیمی ملهم هنرمند، شاهنامه فردوسی
 بوده و در متن بیضی نقش شده است. رستم را با
 لباس رزمی سرچاهی نشان می دهد که بیژن یکی
 از دلاوران شاهنامه را از چاه بیرون می کشد
 منیژه دختر افراسیاب نیز باین حادثه چشم دوخته
 است. آسمان پرستاره که ماه هم زیور آن شده
 با قلم سحر آمیز نقاش بهم آمیخته است تا آنجا که هر
 بیننده ای آن سکوت دل انگیز شب را در آن وادی
 دور دست بخوبی احساس می نماید، گوئی نقاش
 آن احساس شادمانی را که در قلب منیژه جرقه
 میزد بصورت ستارگان درخشانی در آسمان
 تیره جلوه گرساخته است. در اینجا نقاش آن
 احساسی را که از شاهنامه اندوخته به بیننده
 انتقال می دهد، با این تفاوت که در این تابلو
 شب، روز جلوه داده شده است فقط بیننده از آسمان
 تیره پرستاره درك می کند که حوادث داستان
 شب هنگام پدید آمده است و از طرفی رستم در
 این حادثه می بایست بالباس عادی يك بازرگان
 مجسم میشد ولی هنرمند ناخود آگاهانه یا بمیل
 خود، پهلوان شاهنامه را با همان هیأتی که در
 ذهن ما از قبل شکل گرفته نمایانده است.

مینیاتور حضرت موسی و شبان کار استاد
 علی کریمی (تصویر شماره ۱) شبانی را نشان
 می دهد که با خدای خود راز و نیاز می کند. زندگی
 او با گوسفندانش می گذرد، در این تابلو تخته
 سنگی از کوه طور را که حضرت موسی در پشت آن
 عبادت برخاسته است با دقت نگاه کنیم باز هم

باشکال مورد نظر برخورد می نمائیم، غیر از
 سريك چهارپا، نیمرخ سريك انسان هم نقش شده
 است که در تصویر (شماره ۱) مشاهده می شود، آیا
 آن چوپان همه چیز را در محیط کوهستان متعلق
 به خود می داند یا اگر بگوئیم نقاش خود از
 نظر چوپان بکوه می نگرد توجه ما از نظر
 زیبا شناسی به مکتب آینفول — ونگ ۱
 (Einfühlung) معطوف می گردد، این مکتب
 در رمانتیسیم آلمان پرورش و توسعه یافته و به
 جوشش و درون کاوی بغیر، تعبیر می شود، منظور
 جوششی است میان خود و غیر (یا حلول در موجودی
 غیر از خود).

با همین اعتقاد می توان پذیرفت در مینیاتور
 ایرانی زیبائی ذهنی مورد نظر هنرمند است نه
 زیبائی عینی و طبیعی، بهمین مناسبت مدل نقاش
 ایرانی در عالیترین و پرثمرترین ادوار مینیاتور
 ایران از دوره ایلخانان مغول گرفته تا مکتب
 تیموری و هرات و صفویه با مختصر تفاوت یکی
 است، گوئی نقاش آن حوادثی را در نقش آفرین
 خود انتخاب می کند که موجب خیال پردازی
 اوست نه آن چیزی را که در عالم واقعیت وجود
 دارد، آن داستانها و روایاتی مورد نظر هنرمند
 است که بتواند آن نقش را با خیال پردازی های
 خود هم آهنگ کرده و اثری مطلوب پدید آورد،
 بهمین دلیل در مینیاتورها نیکه بشیوه پرسپکتیو
 نقش شده است این احساس و انگیزه بمشام نمی آید
 چون در روش مناظر و مرایا؛ نقاش خود را مقید
 و پای بند بقوانین طبیعت احساس نموده است، و
 در این حالت او فارغ از طبیعت ثانوی یا خیالی،
 خود را در قلمرو طبیعتی می داند که در آن زیست
 می کند و نمی تواند اشکالی که دور از چهار چوب
 آن باشد در صحنه وارد کند. همین انگیزه تنفس
 در هوای آزاد و معتقد به طبیعت ثانوی است که
 قالب نقوشی ریخته میشود که با احساس
 ناخود آگاهانه هنرمند ارتباط مستقیم داشته است.

۱- پایه و اساس این مکتب در اصل بوسیله
 سه نفر از زیباشناسان آلمان — ی: جون فیشر
 (Vischer) و فولکت (Völkelt) و لپس
 (Lipps) ایجاد گشته و توسعه یافته است.
 از کتاب زیباشناسی علینقی و زیری صفحه ۶۵